

افغانستان مرکز ثقل بازی بزرگ علت اصلی بحران جاری چیست ؟ (یک بررسی تاریخی، قسمت سوم)

حمله ایران بر هرات:

تشبثات دولت تزاری در دربار قاجاری، وزیر خارجه بریتانیا (لارڈ پالمستون) را بر آن داشت تا به سفیر خود آقای الیس، در تهران، هدایت بدهد که دولت قاجاری را از هرگونه آمادگی جنگی در برابر افغانها هشدار دهد. اما الیس به جواب پالمستون نوشت: حاجی میرزا آغاسی وزیر اعظم محمدشاه قاجار و میرزا مسعود وزیر امور خارجه ایران هر دو ادعا دارند که: «بخش بزرگی از خاک افغانستان از آن شاه ایران است و شاه مختار است به هر روشی که صلاح بدانند با رعایای خود رفتار کند. از ایشان پرسیدم که مرز کشور ایران تا کجا ختم می شود؟ پاسخ دادند که تا غزنی. من اطمینان دارم که با توجه به آرامش داخلی هندوستان هرگز دولت بریتانیا نمی تواند اجازه بدهد که افغانستان جزو خاک ایران باشد، زیرا بسط قلمرو ایران بی درنگ نفوذ روسیه را به آستانه امپراتوری ما خواهد کشانید.» (۳۹)

در ماه اگست ۱۸۳۷ شهر هرات را این شایعه پرکرد که محمدشاه قاجار با لشکر گرانی بقصد حمله بر هرات پیش می آید. کامران، حکمران هرات که مصروف زد و خورد در جنوب هرات با برادران قندهاری بود، با اطلاع از موضع فوراً خود را به هرات رسانید تادر پهلوی وزیر کارداران خود یار محمدخان تدابیر دفاعی را بگیرد. نخستین اقدام یار محمدخان دستگیری تمام عناصری بود که آوازه هواداری شان از دولت فارس بگوشش رسیده بود. سپس به روستائیان هدایت داد تا حاصلات سردرختی وزیر درختی، یعنی غله جات و میوه جات خود را هرچه عاجل ترجمع کرده با سایر مواد خواربار خود به شهر هرات داخل شوند. و بقیه موادی که قابل انتقال بدرون شهر نباشند، مانند درختان مثمر و غیر مثمر، نابود گردند. او دسته جاتی از نیروهای دولتی را وظیفه داد تا از تحقق دستورانش بوی اطمینان بدهند. همزمان با آن کارت حکیم حصار و برجهای دیده بانی و تعمیق خندق اطراف شهر را آغاز کرد. و تمام راه های خروجی شهر برای جلوگیری از خروج جواسیس و انتقال اخبار به کمپ دشمن مسدود گردید.

در این هنگام یک افسر ۲۶ ساله انگلیسی از استخبارات حکومت هند برتانوی بنام "الدردپاتینجر" از راه کابل و قندهار وارد هرات شده بود و با شنیدن خبر لشکرکشی دولت فارس منتظرماند تا شاهد انکشاف اوضاع در آن شهر باشد. پاتینجر میل داشت تجارب خود را در اختیار یار محمدخان بگذارد و در جنگ او را یاری رساند. در این اندیشه بود که روزی دستی بر شانه اش گذاشته شد و گفت: "شما انگلیسی هستید؟"

اتفاقاً او یک داکتر هراتی و یکی از همراهان کونولی بود که هفت سال قبل با وی به هند سفر کرده و در کلکته پاتینجر را دیده بود و اینک پاتینجر را با وجود تغییر قیافه توانست بشناسد. وی به پاتینجر مشوره داد که خود را به یار محمدخان معرفی کند و او همچنان کرد و یار محمدخان او را بخوشی و نیکوئی پذیرفت و کمک وی را در دفاع شهر خواهان گردید. گرچه مردم هرات قبل از این هم مورد حمله قشون فارس قرار گرفته بودند و بدون کمک کدام شخص خارجی از شهر خود دفاع کرده بودند، مگر معلوم بود که این بار حمله فارسها با حمایت روسها، بسیار جدی بود. شاه ایران نه تنها یک جنرال روسی را در خدمت داشت، بلکه یک قطعه از سربازان روسی را نیز در اختیار داشت که از آنکشور فرار کرده و به ایران پناه آورده بودند.



دورنمای شهر و مسجد جامع هرات



ارگ هرات، باقلعه ملک اختیارالدین

به قول مرحوم استاد عزیزنعم ، سپاه قاجاری در اکتوبر ۱۸۳۷ به تربت جام رسید و در اوایل نومبر ۱۸۳۷ غوریان شهرکی در مرز هرات سقوط کرد. این واقعه تهدید بر هرات راجدی ترساخت. در ۲۲ نومبرگارد پیش قراول سپاه فارس در پشت دیوارهای شهر رسید. (۴۰) بنابر نوشته آقای نگارگر در تاریخ ۲۳ نومبرقشون ۳۶ هزار نفری قاجاری با توپخانه قوی همراه با مشاورین روسی شهر هرات را به محاصره کشید. (۴۱)

پاتینجر که خود شاهد مقاومت و پایداری مردم هرات به رهبری وزیربا تدبیر شان یارمحمدخان الکوزائی در دفاع از شهرخودبودند، یاد داشتهایی نوشته و "جان کی" مورخ انگلیسی آنها را در "تاریخ جنگ در افغانستان" انعکاس داده است، از قول وی مینویسد که: در ۲۴ نومبر، هنگامی که نیروهای شاه به حمایت آتش توپچی حمله شدیدی را از استقامت غرب بالای شهر براه انداخت، مخاصمت آغازیافت. قوتهای پیاده افغان بالای هرات از خاک خود می جنگیدند. وقوتهای سواره نظام ایشان از جناح های مختلف بالای سپاه فارس حمله مینمودند. لکن آنها نتوانستند دشمن را از اراضی ای که بدست آورده بودند، بیرون نمایند. از این پس محاصره آغاز یافت. و بقول "کی" شدت محاصره ارتباط داشت به روحیه نفرت بی اندازه و وحشی گری که در هر دو طرف بوجود آمده بود و با ظلم و کینه جوئی ادامه می یافت. یک طرف وزیر یارمحمدخان مدافعان شهر را تشویق میکرد که سرسربازان دشمن را قطع کرده باخود بیاورند، تا وی آنها دیده، به آورنده یک سکه طلا و یک چنین مکافات بدهد و سپس او سرهای سربازان دشمن را برکنگره های حصار شهر میگذاشت تا بدین طریق رعب و ترس در دل دشمن ایجاد کند. و درکمپ شاه و سپاه فارس به مهاجمان دستور داده شده بود که اسیران افغان را مثله بزنند و یا زنده شکم بدرند تا از مقاومت دست بکشند و تسلیم شوند.

محاصره شهر بدون اینکه پیشرفتی نصیب سپاه قاجاری کرده باشد هفته ها و ماه ها ادامه یافت. و دیوارها و حصار شهر از طرف دشمن پیوسته مورد آتش توپخانه قرار میگرفت. بقول کی، علاوه بر آتش توپخانه، یک نوع مرمی های هاوان که از بالای دیوارمیگذشت و برخانه های داخل شهر اصابت میکرد، نیز از طرف دشمن فیر میشد. این امر جداً سبب تشویش ساکنین شهر میگردد. باری یکی از این مرمیها نزدیک کودکی اصابت نمود که بخواب رفته بود، مادر کودک وحشت زده خود را میان نقطه اصابت مرمی و کودک انداخت. چند ثانیه بعد مرمی انفجار نمود و جسد بی سر مادر بالای کودک بخواب رفته اش افتاد که او را هم خفه کرده بود.

در اطراف شهر هنوز محصولات زراعتی جمع آوری نشده بود و افغانها مجبور بودند در بحبوحه جنگ به جمع آوری محصول خود از طرف شب بپردازند. دشمن که نمیخواست هیچ چیزی به شهر واردشود، متوجه این امر شده به تکمیل محاصره پرداخت، و مدافعین شهر چاره ای نداشتند بجز اینکه هر شب بر مواضع محاصره کنندگان حمله نمایند و باقبول تلفاتی محصولات خود را به شهر آورند. فارسیها با وجود مشاورین روسی شان نتوانستند تا در دیوار شهر رخنه کنند و یا بسوی شهر پیشرفت نمایند. در این مدت البته پاتینجرافسر انگلیسی نیز در پشت دیوار های شهر تجارب خود از تازه ترین تاکتیکهای جنگی اروپائیان را در اختیار مدافعین افغان قرار میداد و آنها را به مقاومت دعوت میکرد.

هنگامی که هرات از سوی قشون قاجاری در محاصره قرار داشت، سفیر روسیه، کنت سیمونیک Count Simonich نیز خود را به هرات رسانیده و با توزیع مناتهای روسی لشکریان را برای فتح شهر تحریص مینمود و بخشی از عملیات جنگی را به عهده گرفت. مکنیل سفیر انگلیس نیز از تهران به هرات آمده به شاه گوشزد نمود که عملیات جنگی بر هرات با حمایت روسها و با اشتراک افسران روسی بر خلاف معاهدات قبلی آن دولت با انگلیس است و می باید این عملیات متوقف گردد. گرچه شاه نسبت به آینده جنگ متردد گردید، مگر سفیر روسیه به تحریکات خود ادامه داد و شاه را در اجرای مقاصدش تشویق نمود.

این پروسه در هنگامی جریان داشت که سفیر انگلیس الکساندر برنس وارد کابل شده بود و با امیر دوست محمد خان پیرامون مسایل تجارتي و بخصوص مسئله حمله ایران به هرات و دفاع از هرات بوسیله نیروهای کابل صحبت و گفتگو میکرد. امیر پیشنهاد برنس را برای دفاع از هرات پذیرفت، ولی شرط گذاشت که انگلیس هم بر دوست خود رنجیت سنگ فشار وارد نماید تا پشاور را به افغانستان مسترد نماید. برنس نیز موافقت مقدماتی خود را به این پیشنهاد امیر ابراز نمود و طی مکتوبی عنوانی ویسرای کل هند لارد اوکلند، موافقت او را نیز مطالبه نمود، اما ویسرای کل که مکلف به تطبیق نقشه های لندن در مورد افغانستان بود، به این پیشنهاد امیر جواب رد داد و اطاعت بدون قید و شرط امیر را به اوامر انگلیس خواست. امیر نیز از قبول چنین اوامری انکار کرد و در خلال این احوال همه اطلاعات و وعده های را که دولت ایران و دولت روسیه به او برای استرداد پشاور از دست سبک ها داده بودند، به نماینده انگلیس فاش ساخت.

البته هدف او از این کار یعنی از نزدیکی خود با ایران و روسیه، تهدید کردن انگلیس برای وارد نمودن فشار بر رنجیت سنگ در مورد استرداد پشاور بود. اما انگلیس ها که خود نیت پیشروی و توسعه حریم امنیتی هندوستان را داشتند، به خواسته های امیر افغانستان وقعی نگذاشتند.

دو ماه پس از حمله ایران بر هرات، الکساندر برنس در نامه مورخ ۲۵ دسامبر ۱۸۳۷ خود از کابل به "میجر لیچ" در قندهار اینطور نوشت:

"جدائی قندهار از ایران بسیار مهم است. قندهار دارای مهمترین موقعیت نظامی در آسیاست، در آستانه تنگه بولان قرار دارد که بهترین مسیری است که از طریق غرب به سند خاتمه می یابد. بنابراین وظیفه ویژه شما خواهد بود که با کهندلخان و برادرانش، بی ارزش بودن تمام قول و قرارهای دریافت شده از ایران را روشن سازید. به آنها خاطر نشان سازید که تنها امید آنها برای حفظ شان در توسعه روابطشان با سایر هموطنان افغانی و کابل قرار دارد، در آنصورت حکومت بریتانیا حاضر است همیشه دوست آنها باشد." (۴۲)

دقیقاً معلوم نیست که لیچ در قندهار چه جوابی از سرداران دریافت کرد، ولی مسلم است که لیچ نتوانست سرداران قندهار را قانع بسازد به اینکه آنها از همکاری و همیاری با ایران صرف نظر کنند. به سخن دیگر سرداران قندهار فریب انگلیسها را نخوردند و محاصره هرات را برای انتقام کشی از کامران میرزا بهترین فرصت می شمردند، چنانکه در همین وقت نامه ای از سردار کهندلخان حکمران قندهار به محمدشاه رسید که در آن همکاری و اتحاد خود را به شاه اعلام داشته بود. در این زمان مکنیل نیز به شاه اخطار داد که در صورت سقوط هرات، آن شهر دوباره با نیروی بریتانیا باز گرفته خواهد شد.

شاه فارس که بوسیله "کنت سیمونیچ" تشویق و رهنمائی میشد، در انتظار یک پیروزی فوری بود، مگر بعد از حملات پی در پی ماه های نومبر و دسامبر به ناکامی خود در تصرف شهر با وجود برتری نیروهای جنگی اش بر مدافعین هرات، باور پیدا نموده بود.

بنابراین شاه هینتی به داخل شهر فرستاد تا یار محمدخان را به تسلیمی شهر هرات وادارد. در راس هیئت برادر وزیر، شیرمحمدخان، قرار داشت که حاکم غوریان و قبلاً به محمدشاه تسلیم شده بود. اما وزیر از دیدن برادرش ابا ورزید و او را "خاین" خطاب نموده گفت از داشتن چنین برادری شرم دارم و نخواستم ببینم. هنگامی شیرمحمدخان دوباره به کمپ شاه باز میگشت، این پیغام را به وزیر فرستاد: اگر نیروهای شاه هرات را بگیرد، او وزیر را "مانند سگ" بدار خواهد خواهد آویخت و زنان و اطفال او را در محضر عام بی عزت خواهد کرد." (۴۳) اینست جواب وزیر: "اگر محمدشاه هرات را گرفت، او هرچه میخواهد با من بکند، آزاد است. اما من در این مورد (تسلیمی هرات) اطاعت نمیکنم، افغانها عادت به تسلیم شدن ندارند." (۴۴)

باری پاتینجر از طرف کامران و یارمحمدخان عازم کمپ محمدشاه گردید. او نخست با کلنل ستودارت (Stodart)، فرستاده انگلیس نزد محمدشاه، دیدار کرد و بعد باوی یکجا نخست با حاجی میرزا آقاسی و سپس با محمدشاه ملاقات کردند. پیام کامران بلا فاصله از جانب محمدشاه رد شد و نخستین ماموریت دیپلماتیکی پاتینجر ناکام گردید! محاصره برای دومه دیگر بدون کوچک ترین موفقیت دوام نمود. دوام محاصره از یک سوم موجب خستگی گردید و از جانب دیگر قحطی و گرسنگی را بار آورد و مخصوصاً این فشار متوجه کمپ شاه بود. تحت همچو شرایطی، صاحب منصبی از کمپ محمدشاه به شهر فرستاده شد تا افغانها را به پذیرش حاکمیت شاه قاجار بر هرات وادار نماید. صاحب منصب مذکور به یار محمدخان وزیر خاطر نشان ساخت که حمله بر هرات اصلاً در برابر افغانها نیست، بلکه تهدیدی است برای "کفار" که خود را در هندوستان صاحب قدرت ساخته اند! اگر هراتها با او یکجا و متحد گردند در آن صورت شخصاً آنها را علیه هندو هیری خواهد نمود و ثروت های انرا بین هم تقسیم خواهند کرد. این اشاره اخیر شاه، به عقیده پاتینجر، صدای سیمونیچ سفیر روسیه بود. اما وزیر یارمحمدخان فریب این وعده های شاه را نخورد و این پیام را نپذیرفت و افزود بهترین ثبوت صداقت محمدشاه این است تا دست از محاصره هرات بردارد و دوباره به تهران برود.

در روز ۲۰ فبروری هیات دیگری از طرف محمد شاه به شهروار شد. شاه بار دیگر پیام فرستاد که آرزو ندارد هرات را تصرف کند، آنچه او میخواهد اینست که حاکمیتش را بر آن جا برسمیت بشناسند. افغانها بار دیگر جواب رد دادند و خاطر نشان ساختند که تا پایان محاصره حاضر نیستند مذاکره کنند. مذاکرات باردیگر آغاز شد، اما به زودی قطع گردید، زیرا محمدشاه اصرار میورزید که باید کامران به کمپ او حاضر گردد و این غیر قابل پذیرش بود. (۴۵)

میجر لیچ، که از طرف الکساندر برنس از کابل به قندهار فرستاده شده بود، طی پیامی به مکنیل (Mc Neill)، سفیر جدید انگلیس که تازه به عوض آقای الیس به تهران آمده بود، پیغام داد که طبق هدایت گورنر جنرال، محمدشاه را به عقب نشینی قوایش از هرات وادار نماید. به اساس این پیغام "مکنیل" به روز ۶ اپریل به کمپ شاه در حومه هرات رسیده بود. وی به شاه خاطر نشان ساخت که که محاصره هرات مغایر معاهده ۱۸۱۴ میلادی بین دولت فارس و بریتانیا میباشد. به اساس آن معاهده، دولت قاجاری نباید از هیچ قدرت ضدمنافع بریتانیا کمک بخواد. مکنیل گفت که روسها برضد منافع برتانیه در آسیای مرکزی دولت قاجاری را به تسخیر هرات تشویق میکنند. در نهایت محمدشاه میانجی گری انگلیس را در این باره نپذیرفت.

مکنیل در ۱۱ اپریل به پالمستون، وزیر خارجه انگلیس گزارش داد که: "تقریباً از پنج ماهی که از محاصره سپری شده، نیروهای شاه شدیداً نیازمند اکمالات اند و به سربازان بزور تحمیل میگردد تا با استفاده از گیاهان وحشی خود را

زنده نگهدارند. بدون معاش، لباس و هرنوع اعاشه و اباته قطعاً شب و روز در میان مواضع حفرشه میگذرانند. گاهی آنها تا زانو در میان اب و گل قرار داشته و میزان مرگ و میردر میان شان روزانه ۱۰ تا ۲۰ نفر میرسد. روحیه افرادش روز بروز سقوط مینماید. مگر اینکه شاه قادر شود تا اکمالات منظم مواد غذایی اعاشه و البسه قطعاًش را سازمان دهد. " (۴۶)

در خود شهر نیز وضع معیشت چندان تعریفی نداشت. مردم به کمبود شدید مواد غذایی و سوخت روبرو بودند. با طولانی شدن مدت محاصره، گرسنگی و مریضی حیات مردم شهر را بیشتر از مرمی های دشمن با خطر مواجه ساخته بود. مردم خانه ها را ویران میکردند تا از چوب آن غرض سوخت استفاده کنند و اسپها را میکشند تا گوشت آنها را بخورند. بوی بد توده های کثافات و اجساد دفن نشده خطر بروز طاعون و سایر امراض را بیشتر ساخته بود. برای کاهش مشکلات این شهر پرنفوس به بخشی از مردم اجازه ترک شهرداری شد. زیرا مشکلاتی که مردم را در داخل شهر تهدید میکرد، کمتر از خطراتی نبود که در بیرون شهر آنها را تهدید میکرد. باری بیک دسته شش صد نفری از زنان و مردان و کودکان اجازه داده شد از شهر خارج شوند، اما از سوی مهاجمان بر آنها با سلاح ثقیل شلیک شد با وجود آنهم مردم پیش رفتند، دشمن سعی نمود با چوب و سنگ و سرنیزه مردم را به بازگشت به شهر وادار کند، اما مردم باز نمی گشتند و به پیش میرفتند. در چنین وضعیتی افغانها از فراز حصار و فصیلهای شهر بردشمن آتش کشوند، مگر اینکار بیشتر سبب تلفات مردم عادی میگردد که با دشمن در زد و خورد بودند.

نماینده روسیه، کنت سیمونیچ، علاوه بر آموزش نظامی به قوای محمدشاه، تمویل امور نظامی را نیز متعهد شد. در این ارتباط از پاتینجر نقل قول است: " به ما گفته شد که کنت سیمونیچ با کسب اطلاع مقدماتی، از بالای مصلا اوضاع داخل شهر را مشاهده کرد و گفت: نفاطی که مورد حمله قرار گرفته بسیار محکم است که گرفته شود. یگانه نقطه کم زور در سمت شرقی شهر میباشد...."

در تاریخ ۲۴ جون ۱۸۳۷، کنت سیمونیچ، تعرض بزرگ خود را بر شهر عملی کرد. تعرض با آتش ثقیل توپخانه که بر تمام جناح ها و نقاط شهر هدف گیری شده بود، آغاز یافت و با تعرض دسته جمعی پیاده نظام بطور همزمان از پنج استقامت تعقیب گردید. در چهار استقامت افغانها با شدت می جنگیدند و توانستند مهاجمین را به عقب بزنند، لکن در استقامت پنجم دشمن موفق گردید توسط آتش توپچی در دیوار شهر رخنه ایجاد کند. بقول «کی»: **"جنگ کوتاه بود اما بسیار خونین"** مدافعین تا آخرین فرد از پای درآمده بودند. عده ای از مهاجمین جسورانه پیش آمدند و قسمت رخنه دیوار را در تصرف خود گرفتند، اما دسته ای از افغانها بر آنها حمله کرده، همه را به پائین انداختند. بار دیگر مهاجمین بطور دسته جمعی یورش کردند و نقطه رخنه را تصرف کردند، مگر روز بعد بسختی عقب زده شدند. در ساعاتی که جنگ شعله ور میگردد، سرنوشت هرات به تار موئی بسته می بود.

وزیر و پاتینجر با شنیدن خطر فوراً خود را به آن نقطه رساندند و چون دیدند که مهاجمین خود را به شهر نزدیک ساخته اند، وزیر یار محمدخان بر مدافعین فریاد زد که تا سرحد مرگ بجنگید! سپس وزیر چوب بزرگی بدست گرفته و بسوی کسانی که از صف جنگ قصد فرار داشتند، حمله میکرد و آنها را چنان مورد ضرب و شتم قرار میداد که مردن بدست دشمن به مراتب آسان تر از لنت و کوب بدست وزیر بود. بقول پاتینجر، مدافعین که نسبت به دشمن از وزیر بیشتر میترسیدند، دوباره به سنگهای خود جست زدند و با چنان حرارت جنگیدند که دشمن تاب مقابله با مدافعین را در خود ندیده عقب نشستند. (۴۷)

گفته میشود ایرانیها در این لشکرکشی بر هرات تلفات سنگینی دادند: تقریباً ۱۸۰۰ تن مرده و زخمی به جانب ایرانی تلفات وارد شد. به تناسب تلفات عمومی تعداد زیادی از صاحب منصبان عالی رتبه نیز کشته شدند. بخصوص کشته شدن جنرال "مونسیور پیروفسکی" پولیندی سخت ترین صدمه را بر روحیه قوای ایرانی وارد ساخت. البته قوای ایرانی حملات دلاورانه ای بر قلعه هرات نمودند و سه بار پرچم ایران را بر برج تخریب شده قلعه برافراشتند، مگر نتوانستند این برج را نگهدارند. افغانان بر مهاجمین با شمشیرهای آخته بشدت حمله ور میشدند و از مرده های آنها خندق های پیرامون قلعه را پر میساختند. گفته میشود از هر چهار تن کشته ایرانی سه تن آنان با شمشیر سر به نیست شده بودند. پلان این حمله در تهران توسط سفیر کونت سیمونیچ طرح شده بود. (۴۸)

این واقعه نقطه عطف یا چرخشی در محاصره هرات به نفع افغانها بود. پس از این شکست با اینکه نیروهای فارس از طرف روسها به دوام محاصره ترغیب میشدند، اما آنها از دوام اوضاع دلسرد گردیدند. دوام محاصره و تقلیل خواربار برای هر دو طرف مشکلاتی بیبار آورد. بخصوص قوای محمدشاه، گرچه از هر نگاه نسبت به قوای هرات مجهز تر بود و هم در موقعیت بهتری قرار داشت، بیشتر از این فشار رنج می بردند.

لارد اوکلیند، ویسرای هند سرانجام به پیشنهاد مکنیل، تصمیم گرفت تا ایران را از طریق اعزام نیروهای خویش در خلیج فارس مورد تهدید قرار بدهد. نیروهای انگلیس در جولای ۱۸۳۸ به جزیره خارک و بوشهر پیاده شدند. گزارش مبالغه آمیز این عملیات و این افواه که گویا انگلیس به سوی شیراز پیش خواهد رفت، ایران را تهدید نمود تا دست از محاصره هرات بردارد. مکنیل که اکنون به تهران بازگشته بود، بنا بر هدایت وزارت خارجه بریتانیا، کنل ستودارت را با پیامی به کمپ شاه به حومه هرات فرستاد و به شاه اخطار داد که اشغال هرات توسط نیروهای فارس یک عمل

دشمنانه در برابر منافع بریتانیا تلقی می‌گردد و قوای انگلیس از خلیج فارس بیرون نمیشود تا وقتی که محاصره هرات دوام داشته باشد! محمدشاه که قبل از این اخطار تصمیم به ختم عملیات در هرات گرفته بود، به عقب نشینی خویش بعد از دریافت پیام مکنیل سرعت بخشید. شاه قاجار به کلنل ستودارت در آن موقع گفت: " ما به همه خواهشات حکومت بریتانیا موافقه داریم. اگر می‌دانستیم با آمدن به اینجا (هرات) دوستی بریتانیا را از دست می‌دهیم، ما اصلاً به همچو عمل مبادرت نمی‌ورزیدیم." (۴۹)

بنابراین التواریخ: " لشکر ایران به استظهار عساکر داوطلب روس‌ها و مناتهای روسی، هرات را محاصره نمودند. بعد از آنکه ایرانیها و معاونین آنها یعنی روسها، شش روز متوالاً به قلعه هرات با توپ شلیک کردند، ولی کامیاب نشدند و اتلاف زیادی هم از آنها شد. لهذا پادشاه ایران افسرده خاطر گشته مصمم گردید که محاصره هرات را ترک نماید. ورود کلنل ستودارت در اردوی فارس، اسباب قوت این عزم شاه گردید ... به تاریخ نهم ماه سپتامبر، شاه اسب خود را سوار شده از هرات مراجعت نمود." (۵۰)

یک چنین لشکرکشی بر هرات ۲۰ سال قبل یعنی در ۱۷۱۷ نیز از جانب دولت قاجاری صورت گرفته بود، مگر در هردو بار قشون قاجاری موفق به فتح هرات نشدند.

به هر حال اگر مقاومت مردم هرات و تدابیر بجای وزیر شجاع آن، یار محمدخان برای دفاع از آن شهر نمی‌بود، شرایط برای الحاق هرات و قندهار با دولت قاجاری، بیش از هر وقت دیگری مساعد شده بود. مگر این بار نیز بر اثر پایداری مردم هرات پیروزی از آن افغانان شد. و به روسها و انگلیسها ثابت گردید که افغانان مردمانی دلیر و وطن پرستی هستند که سر می‌دهند و وطن از دست نمیدهند و آنرا در دست تجاوز بیگانه نمی‌سپارند. مقاومت مردم هرات و دفاع از زاد و بوم میهن باید درسی می‌بود که قبل از هر کس دیگر انگلیسها و روسها از آن عبرت می‌گرفتند، مگر متأسفانه که انگلیسها اندکی بعد از حادثه حمله فارس بر هرات با غرور و سرتمبگی قصد تجاوز بر افغانستان را نمودند و با لشکری گران مجیز با عصری ترین سلاح‌ها بر افغانستان هجوم آوردند و شاه شجاع را چون عروسکی بر تخت کابل برقرار ساختند، ولی سه سال بعد با سرنوشت بسیار بدتر از ایرانیها روبرو شدند و آنهمه قشونش در افغانستان بجز یک نفر نابود گردید.

روسها نیز نه از شکست فزاینده بار انگلیسها در تجاوز اول و دوم شان بر افغانستان درس گرفتند و نه از شکست و ناکامی ایرانیها بر هرات و یکصد سال بعد از شکست دوم انگلیس در افغانستان، این بار با مدرن ترین جنگ افزارهای کشتار جمعی بر کشور ما تجاوز کردند (دسامبر ۱۹۷۹) و سرانجام به حال بدتر از انگلیسها مجبور به ترک این کشور شدند (۱۹۸۷).

بقول « ارتور. کونولی» انگلیسها معتقد بودند که هرات را باید مستقل نگهداشت، چون اگر ایران بر آن مسلط می‌گردید بدون شک سعی مینمود تا به نقاط دیگر افغانستان (منجمله قندهار) نیز دست یابد. به علاوه آنها معتقد بودند که دولت فارس در اثر تشویق روسها به هرات نظر دوخته است. و چون فارس را آنقدر قوی نمی‌دیدند که از عهده اداره هرات برآید، خواهی نخواهی پای روس به میان می‌آمد. در ضمن معتقد بودند که قشون روسها به آسانی خواهد توانست از هرات به هندوستان حمله نماید. (۵۱)

بدین سان دیده می‌شود که در این هنگام هرات از نظر انگلیسها دارای چه اهمیت مهم استراتژیکی و سوق الجیشی بوده است. و تصرف آن از جانب فارس، بمنزله حمله روسها به هندوستان تلقی میشده است. از همین جاست که انگلیسها به اعزام یکی از صاحب منصبان با تجربه و کارکشته خود بنام الکساندر برنس به دربار کابل مبادرت می‌ورزند تا امیر دوست محمد خان را وادارد، با نیروهای کابل به صوب هرات حرکت نماید. تلاشها و جانفشانیهای انگلیس بخاطر دفاع از هرات در برابر لشکر فارس، به معنی همدردی و غمخواری انگلیس به افغانستان و تمامیت ارضی و حاکمیت سیاسی آن نیست، بلکه بخاطر آنست که میداد روسها آنها را از چنگ فارسها بدر آورند و آنگاه تصرف هرات بدست روسها به معنی، تصرف قندهار بدست آنهاست و آن وقت روسها از طریق قندهار بر هند و قلمرو استعماری انگلیس حمله خواهند نمود و این چیزی بود که انگلیسها از آن سخت ترس داشتند. اهمیت هرات نزد انگلیسها بعدی بود که در معاهده مثلث (لاهور) نیز انگلیسها ماده بی را در آن گنجانند که در صورت اشغال افغانستان توسط شاه شجاع بکمک انگلیسها، هرات باید مستقل بماند و هیچگونه کوششی نباید از جانب شاه شجاع به هدف الحاق هرات با کابل صورت گیرد (ماده هفدهم).

نخستین تجاوز انگلیس بر افغانستان:

در هنگامی که دولت فارس بقصد اشغال هرات دستور مارش قشونش را صادر کرد، افغانستان بر پایه های یک مثلث قدرت قرار داشت که دو پایه آن یعنی کابل و قندهار در دست سرداران بارکزائی و پایه سومی در دست شاهزاده کامران سدوزائی بود و این پایه سومی با آن دو پایه اولی سر مخالفت و دشمنی داشت. این وضعیت طبعاً برای آنان که خواهان نفوذ سیاسی و نظامی در کشور ما بودند، مساعد و مناسب مینمود.

کامران سوگند خورده بود که با سرنگون کردن امیردوست محمدخان در کابل حکومت خانوادگی خود را دوباره احیاء میکند. مگر دولت فارس با تشویق و حمایت روسها، تلاش داشت تا هرات را به این بهانه که در عهد صفویان مربوط آن کشور بوده، بدست آورد. باری شاه قاجار به کامران پیشنهاد نمود که به او کمک مینماید تا امیردوست محمدخان را در کابل از قدرت بزیرکشد و با کمائی تاج و تخت خاندانی خود، هرات را به ایران واگذار نماید، ولی کامران که قبلاً قوت امیر و ضرب شصت او را دیده بود، این پیشنهاد را رد کرد. از جانبی امیردوست محمدخان شخصاً خود را مکلف میدانست تا نه تنها عظمت سابق افغانستان را دوباره احیاء نماید، بلکه بسیار تلاش میورزید تا ولایت حاصلخیز و ثروتمند پشاور را که توسط رنجیت سنگ اشغال گردیده بود، با زور دوباره بدست آورد. او هنوز هم آرزومند دریافت کمک از انگلیس بود، با وجودیکه برنس برایش گفته بود که برتانیه نسبت پیمانی که با رنجیت سنگ بسته، متعهد میباشد.

مؤلف کتاب "بازی بزرگ" (پنترهاپکیرک) مینویسد که: در اکتوبر ۱۸۳۵، امیردوست محمدخان با بسیار احتیاط با روسها داخل تماس شد. "تزارنیکلای" با نگرانی روزافزونی در مورد فعالیت های برتانیه در افغانستان و آسیای میانه، ویتکوویچ را به کابل اعزام نمود تا ببیند که امیر دوست محمدخان برای تامین روابط دوستی با او چه پیشنهادهایی دارد؟ در عین زمان امیر دوست محمدخان به گورنر جنرال هند (اوکلیند) که تازه مقرر شده بود نیز پیامی فرستاده در آن استرداد پشاور را از چنگ سیکها تقاضا کرده بود. اما مدعیان قدرت در افغانستان تنها امیر دوست محمدخان و کامران نبودند، بلکه شاه شجاع سدوزائی که در لودیانه هند در تبعید بسر میبرد، نیز مدعی تاج و تخت افغانستان و مصروف توطنه علیه امیردوست محمدخان بود. با آنکه دورنمای بدست آوردن قدرت برای او بسیار بعید به نظر میرسید، چه وی در سال ۱۸۳۲ شکست تحقیرآمیزی از دست امیردوست محمدخان خورده بود. او در این جنگ با ۲۲ هزار نیروی تهاجمی که شخصاً آنرا رهبری میکرد در قندهار شدیداً شکست خورد و خود شاه شجاع در پیشاپیش فراریان قرار داشت.

امیردوست محمدخان با آنکه شجاع را شکست داد اما دو چیز او را سخت متأثر ساخت: یکی اینکه بعد از شکستن شاه شجاع در قندهار در میان اموال و غنائم شاه شجاع نامه ای از "کلودید" را یافت که حاکی از حمایت انگلیس از شاه شجاع بود و این امر برتفر او از انگلیسها افزود. و خبر دیگر این بود که رنجیت سینگ از درگیری امیربا شاه شجاع در قندهار استفاده کرده پشاور را از چنگ برادرش سلطان محمد اشغال کرده بود. از دست دادن پشاور واقعه غم انگیزی بود که امیردوست محمد هیچگاه آنرا فراموش نکرد.

در سال ۱۸۳۷ که هرات مورد حمله ایران قرار گرفته بود، انگلیس نماینده خود برنس را به کابل فرستاده بود تا با امیرظاهراً در مورد تجارت صحبت نماید، اما هدف اصلی از فرستادن برنس بدربار کابل، تشویق امیر برای دفاع از هرات در مقابل فارسها بود. امیر نیز شرط گذاشت که او حاضر است به مقابله با دولت فارس حرکت کند، بشرطی که حکومت هند برتانیوی بر دوست خود رنجیت سنگ فشار آورد تا پشاور را دوباره به افغانستان مسترد نماید. امیر واقعاً میخواست با همسایه خود بریتانیا مناسبات سیاسی خود را مستحکم نماید تا روسیه که از کابل بسیار فاصله داشت، اما انگلیسها که اهداف درازمدت خود را تعقیب میکردند و خود میخواستند بر پشاور تسلط پیدا کنند، هرگز حاضر نشدند به تقاضای امیر جواب مثبت بدهند. امیر میپنداشت که اگر انگلیسها از کمک به او خودداری کنند، روسها شاید مساعدت نمایند و این امر سبب خواهد شد تا انگلیسها به خواست او گردن نهند. برنس یک پیشنهاد مصلحتی بحکومت خود نمود مبنی بر اینکه به امیر دوست محمد بطور پنهانی وعده داده شود که بعد از مرگ رنجیت سینگ پشاور به او داده خواهد شد. لکن این پیشنهاد او از جانب ویسرای هند رد گردید.

در ۲۰ جنوری ۱۸۳۸، بعد از مذاکرات طولانی، گورنر جنرال شخصاً به امیر نوشت که امیربا این امیدواری که برتانیه را به حیث آله فشار بر رنجیت سنگ قرار دهد، کاملاً وداع بگوید و افزود از هر نوع مفکوره برای بدست آوردن پشاور صرف نظر کند! گورنر جنرال هند به امیر نوشته بود: "بنا بر طبیعت سخاوتمندش و با در نظر داشت اتحاد طولانی بارنجیت سنگ، مهاراجه به این خواهش من رضائیت نشان داده است که در صورتیکه شما از شیوه های اشتباه آمیز خود نسبت به او صرف نظر نمائید، در آنصورت او بخاطر صلح، به دشمنی ها خاتمه میدهد." (۵۲) نامه مذکور که بسیار توهین آمیز و طوری تنظیم شده بود تا غرور امیر را سخت جریحه دار سازد. چون لارد اوکلیند فهمیده بود که "کپتان ویتکوویچ" در راه رسیدن به کابل است، او به امیر هوشدار داد هرگاه باروسها، کدام معامله ای بدون توافق قبلی اوانجام دهد، در آنصورت برتانیه خود را به هیچ صورتی متعهد نمیداند تا جلو اردوی رنجیت سنگ را بگیرد. به برنس هدایت داده شده بود تا نامه را شخصاً برای امیر بخواند. در نامه نوشته شده بود که امیر هر نوع اتحاد با روسها و یا هر قدرت دیگر، که به منافع بریتانیا صدمه بزند، در آنصورت او بزودی از تاج و تخت برانداخته خواهد شد.

نامه لارد اوکلیند مثل این بود که طفل گریز پای مکتبی را بخواهد تنبیه کند. هنگامی که امیر از محتویات نامه مطلع شد، شدیداً عصبانی گردید، ولی متانت و آرامش خود را حفظ نموده، اظهار امیدواری نمود که بریتانیا از این موضع

گیری خود برگردد. و سرانجام چون تمام امیدهایش از بریتانیا قطع شد، آخرین قطعه را روی کرد و آن وعده های کمک روسیه به وی بود که توسط نماینده آن کشور ویتکوویچ اظهار شده بود. (۵۳)

اما تحلیلگر مسایل سیاسی انگلیس، پیتروپاکیو، میگوید: هنگامی که "ویتکوویچ" به کابل رسید، امیر دوست محمدخان هنوز اولتیماتوم اوکلیند را دریافت نکرده بود و ستاره بخت برنس هنوز هم دربالاحصار در اوج درخشش بود. از افسران روسی استقبال سرد و غیر رسمی بعمل آمد. و طوریکه سیمونیچ قبلاً به ویتکوویچ پیش بینی نموده بود درحقیقت فرستاده روس در اقامتگاهش زندانی شده بود. حتی امیر دوست محمدخان با برنس درباره صحت و سقم اعتماد نامه اش مشورت مینمود. آیا ویتکوویچ واقعاً از جانب تزار فرستاده شده است؟ و آیا نامه حقیقتاً از امپراتور روسیه است؟ او نامه را جهت تدقیق به برنس فرستاد و بدون کدام شک و تردید میدانست که از نامه نقل گرفته میشود و طی یک ساعت ترتیبات ارسال آن به اوکلیند گرفته خواهد شد.

برنس اینقدر به امیر دوست محمدگفت که او به این عقیده است که نامه مذکور بیش از یک پیغام حسن نیت چیز دیگری نیست و در حقیقت از تزار نیکلای است.

بدنبال مواصالت اولتیماتوم اوکلیند به امیر، همه چیز تغییر خورد. امیر که در آغاز بطور محتاطانه با سفیر روسیه دیدار و گفتگو کرده بود، بعد از دریافت اولتیماتوم لارداوکلیند، روز ۲۱ اپریل ۱۸۳۸ رسماً ویتکوویچ را در قصر بالا حصار بحضور پذیرفت. ویتکوویچ اکنون آماده شده بود تا به امیر اخراج نماینده انگلیس را از کابل پیشنهاد کند و با این کار شکست رقیب خود را اعلام نماید. برنس که متوجه شده بود موقعیتش روز بروز بدتر شده میروید، جز ترک کابل چاره ای نداشت. بنابراین برنس در تاریخ ۲۷ اپریل آخرین دیدار تودییی را با امیر بجا آورد و با ابراز تأثر از نتایج مذاکرات خود از کابل بیرون رفت و به هند برگشت و جریان چشمبدهای خود را به ویسرای هند گزارش داد. (۵۴)

پس از آنکه ماموریت برنس در کابل و از «لیچ» در قندهار به ناکامی انجامید و نماینده روس ویتکوویچ پیام قیصر روسیه را به امیر دوست محمدخان در کابل پیش کرد، برای انگلیس ها این سرخوردگی دست داد که روس ها در دیپلوماسی خود از آنها پیشی گرفته و اینک بدنباله نفوذ خود بردولت قاجاری، امرای قندهار و کابل را نیز متحد خود ساخته و ممکن است با فتح هرات از جانب فارس، قندهار نیز در دست فارس قرار گیرد و آنگاه متصرفات بریتانیا در هندوستان از طریق کابل و قندهار مورد تهدید و حمله قرار خواهد گرفت.

با آنکه در این زمان قلمرو انگلیس در آنسوی سندو پنجاب، هزاران کیلومتر دور تر از هرات و قندهار قرار داشت و روس ها نیز هزاران کیلومتر دورتر از قندهار و کابل قرار داشتند، معذاجهت تجاوز بر افغانستان، مردی نفرین شده و آواره یی چون شاه شجاع را پیدا کردند و او که برای دسترسی به تاج و تخت افغانستان تن به هر پستی و خفت، بشمول واگذاری نیمی از افغانستان را به دشمن میداد، به عنوان وارث سلطنت سدوزائی افغانستان، مورد حمایت خود قرار دادند و قبل از لشکرکشی او را در یک پیمان سه جانبه بخود وابسته ساختند. این پیمان، به تاریخ ۲۶ جون ۱۸۳۸ میان: مکناتن نماینده و ایسرای هند، رنجیت سنگ زعیم پنجاب و شاه شجاع در لاهوریه امضا رسید.

در مواد اول و چهارم آن آمده بود: «آن چه ممالک متعلقه این روی آب سند و آن روی آب سند مذکور که در تحت تصرف و داخل علاقه سرکار خالصه جی "رنجیت" است. چون صوبه کشمیر با حدود شرقی و غربی و جنوبی و شمالی اتک و چچه هزاره و کنیل و انت و غیره توابع آن و پشاور با یوسفزایی و غیره و ختک و هشتنر و مچنی و کوهات و هنگو و سایر توابع پشاور تا خیبر و بنو و وزیر و تانک و گرانک و کاله باغ و خوشحال گره و غیره با توابع آن و دیره اسمعیل خان و توابع آن و دیره غازی خان و کوت مشهین و عمرکوت و غیره با جمیع توابع آن و سهنگر و اروات مند واجل و حاجی پور و روح پور، و هر سه کیچی ملک میسنگره با تمام حدود آن، و صوبه ملتان با تمام ملک آن. سرکار شاه موصوف «شاه شجاع» و سایر خاندان سدوزایی را در ممالک مرقومه الصدر، هیچ دعوی نسلا بعد نسل و بطنا بعد بطن نبوده و نخواهد بود.

ماده چهارم- درباره شکارپور و علاقه های سند که در راست دریای سند واقع است، هر فیصله یی که بین رنجیت و کلاوید به عمل آید، طرف قبول شاه شجاع خواهد بود.

شاه شجاع پس از واگذاری این امتیاز و امتیازات دیگر برای انگلیس و رنجیت سنگ، که در عهد نامه لاهور به آن متعهد شده بود، به دنباله اردوی ۸۰ هزار کشته و خورنده و چرنده، لشکر پنجابی و هندی و انگلیسی بحرکت افتاد و در حالی که هزاران زن رفاصه و فاحشه از پس و پیش شاه نگون بخت دهل و سرنا و دف و سارنگ می نواختند و میرقصیدند، در بهار ۱۸۳۹ از طریق سند و بلوچستان بر افغانستان هجوم آوردند. ابتدا بر قندهار و سپس بر کابل چیره شدند و شاه شجاع را چون عروسک مضحک بر تخت کابل دربالاحصار جلوس دادند و اطراف او را با کارگزاری یساولان و اردلیان هندی و انگلیسی حصار کشیدند (۷ اگست ۱۸۳۹ م). (۵۵)

شاه شجاع در ازاء این حاکمیت پوشالی تمام متصرفات افغانی را در دوطرف رودخانه سند، بشمول کشمیر و پشاور و دیره جات به رنجیت سنگ واگذار شد و به انگلیس ها تعهد سپرد که بجز از انگلیس با هیچ قدرت داخلی و خارجی دیگری داخل روابط دوستی و اتحاد نگردد و دوست و دشمن انگلیس را دوست و دشمن خود بداند و هر چه در افغانستان انجام میدهد به اجازه و مشورت انگلیس خواهد کرد (ماده چهاردهم پیمان لاهور). بدیسان انگلیس ها نخستین

تجاوز خود را بر افغانستان که تا آن روز از ملت و دولت افغانستان هیچ بدی و سوء نیتی ندیده بودند ، عملی ساختند و با این کار خود ظاهراً زهر چشمی به رقیب دیرینه خود روسها نشان دادند و وانمود کردند که انگلیس همانگونه که بر قلب آسیا تسلط یافته است ، میتواند قلمرو نفوذ خود را تا سرزمین های دور دست تری ، یعنی آسیای میانه توسعه و گسترش دهد .

اما هدف انگلیس از تجاوز بر افغانستان این بود تا در صورت امکان سرحدات هند را تا دریای آمو پیش کشد و در غیر این صورت کوه های هندوکش را به عنوان سرحد طبیعی و تسخیر نا پذیر هند در برابر روس ها قرار بدهد، ولی به این آرزوهایش نرسید. و سه سال بعد، در دسامبر ۱۸۴۱ و جنوری ۱۸۴۲ با دادن تلفات سنگین و بر باد دادن حیثیت بین المللی خود مجبور شد افغانستان را ترک بگوید. اما انگلیس ها مفت افغانستان را ترک نگفتند، بلکه چند ماه پس از خروج کامل خود از افغانستان ، سند را به بهانه تعقیب دزدان دریائی از چنگ میران سند برخلاف تعهدات ۱۸۳۲ خود با خاندان تالپورسند و شاه شجاع متصرف شدند(۱۸۴۳) و دو سال بعد (۱۸۴۵) بر جانشین رنجیت سنگ حمله برده ، پشاور را متصرف شدند و در ۱۸۴۸ پنجاب را مسخر و به قلمرو هند بریتانوی ملحق ساختند و خود را تا پشت دربند خیبر و دره بولان در مرزهای افغانستان رساندند.

باقیدارد